

بیانات در دیدار دست‌اندرکاران کنگره ملی ۶۲۰۰ شهید استان مرکزی - 10 مهر / 1398

بسم الله الرحمن الرحيم (۱)

خیلی متشکریم از برادران عزیز و فعّالان بخش‌های مختلف در استان مرکزی که به فکر افتادید این حرکت مفید را انجام بدهید و یاد عزیز شهدای گرامی ما را در آن استان احیا کنید، مطرح کنید. استان مرکزی - که حالا آقایان فرمودید ۶۲۰۰ شهید در این دوران در آنجا هستند - شاید در گذشته هم شهدای بزرگی داشته؛ به احتمال زیاد بسیاری از این امامزاده‌هایی که در سرتاسر این استان مدفون هستند به شهادت رسیده‌اند. بنده به آن مقبره‌ی جناب سلطان سیداحمد در هزاوه که از اجداد ما است رفته‌ام؛ وضع مقبره نشان‌دهنده‌ی این است که این سید بزرگوار به طور عادی در اینجا دفن نشده؛ یعنی وضعیّت نشان‌دهنده‌ی این است که آنجا حادثه‌ای اتفاق افتاده، درگیری‌ای بوده، مسئله‌ای بوده؛ بقیّه هم همین جور؛ چون در استان اراک امامزاده‌های زیادی هم مدفونند؛ ما چند بار تا حالا رفته‌ایم زیارت کرده‌ایم امامزاده‌های آن استان را، از جمله همین امامزاده‌های مستقر در ساروق را که آنجا بخش‌های مختلفی دارد و امامزاده‌های متعدّدی در آنجا مدفون هستند؛ کاملاً نشان‌دهنده‌ی این است که آنجا مرکز شهادت بوده؛ یعنی سادات بزرگوار وقتی که می‌آمدند به سمت منطقه‌ی امن - که آن روز ایران منطقه‌ی امنی برای آنها بوده - یکی از مراکز نزدیک به آنها و سر راه، همین منطقه‌ای است که امروز ما به آن، استان مرکزی می‌گوییم. و حالا اینجا یا تحت تعقیب قرار می‌گرفتند و به شهادت می‌رسیدند، یا اینکه یک حرکتی را اینجا شروع می‌کردند - احتمال این هم هست که حرکتی را شروع می‌کردند - یک کاری علیه دستگاه ظالم آن وقت انجام میدادند و در درگیری‌ها به شهادت می‌رسیدند. خداوند ان شاء الله که مردم آن منطقه را از برکات شهدای آن منطقه برخوردار کند، کما اینکه ملت ایران بحمدالله از برکات شهدا برخوردار است.

در مورد کار کنگره‌ی شهیدان که اشاره کردید، همه‌ی این کارهایی که آقا ذکر کردند که انجام گرفته، کارهای خوبی است؛ بعضی‌اش کارهای بسیار خوب و کارهای خیلی لازمی است؛ انسان خرسند میشود وقتی میبیند که این توجّهات بحمدالله به آن نقاط و مراکز حسّاس معطوف شده. فرض بفرمایید که این طرح یک مسجد که مثلاً یک خاطره [در آن گفته شود]، این خیلی کار مهمی است؛ خاطرات پدران و مادران شهدا و همسران شهدای جنگ تحمیلی، دفاع مقدّس، چیزهایی است که مثل جواهر قیمتی در دسترس ما است که [اگر] غفلت کنیم، از دست ما خواهد رفت، کما اینکه خیلی از آنها از دسترس ما رفته؛ بسیاری از پدران شهدا، مادران شهدا از دنیا رفته‌اند؛ بسیاری از آنها دچار فراموشی شده‌اند، در حالی که هر شهیدی، یک مجموعه‌ی درس است برای هر کسی که در حال آن شهید تدبّر کند؛ هر کدام از این شهدا که انسان حالاتشان را میخواند، در خلال حالات زندگی آنها و در خلال وضع آنها در دوران دفاع مقدّس و در عرصه‌ی جنگ، چیزهایی را مشاهده میکند که همه‌ی آنها درس است. ما به طور کلی باید بدانیم آن کسانی که رفتند جهاد کردند و به شهادت رسیدند، افراد برجسته‌ای بودند؛ سنّ کم و زیاد و مانند اینها فرقی نمیکند؛ اگر برجسته نبودند خدای متعال موهبت شهادت را به آنها نمیداد؛ تقس اینکه خداوند متعال این جوان را، این نوجوان را، این مرد را، این میانسال را در عرصه‌ی جهاد فی سبیل الله، فائز (۲) به شهادت کرده، خود این نشان‌دهنده‌ی این است که این یک امتیازی دارد؛ وقتی حالاتش را انسان ملاحظه میکند، شرح حالش را میخواند، اگر با دقّت نوشته شده باشد، میبیند بله، نشانه‌های این برجستگی در حالات او، در حرکات او، در اظهارات او وجود دارد که انسان واقعاً گاهی متعجب میشود از سطح حکمت بالای صاحبان این مرتبه‌ی والا و برجسته؛ کلماتی که اینها می‌گویند، حرفهایی که اینها می‌زنند.

البته این مربوط به شهدا است؛ جانبازان هم یک فصل دیگری هستند، آنها هم همین جور؛ رزمندگانی که این راه

را گم نکردند و ادامه می‌دهند این حرکت را، این جهت‌گیری را، آنها هم یک فصل جداگانه‌ای هستند؛ هر کدام از اینها یک فصلی است. ما نیاز داریم که یاد اینها روزبه‌روز در کشور برجسته‌تر بشود، درخشنده‌تر بشود؛ واقعاً روحیه‌بخش و امیدبخش و جهت‌بخش است. یکی از چیزهایی که حتماً در این خاطرات شهدا و خانواده‌ها و مصاحبه‌ها و مانند اینها باید در نظر گرفته بشود، این است که سؤال بشود، پرسیده بشود و آنها شرح بدهند که انگیزه‌ی این جوان چه بود که رفت، انگیزه‌ی این همسر جوان که راضی شد به رفتن شوهرش چه بود، انگیزه‌ی این پدر و مادر که این نهال را پرورش دادند و حالا دارند رها میکنند در راه خدا، در میدان جنگ، چه بود؛ انگیزه‌های اینها خدا بود، انگیزه‌هایشان رضایت الهی بود، انگیزه‌هایشان ذکر و نام سیدالشهدا بود؛ وضع عرصه‌های جنگ ما این را نشان میدهد؛ این را نگذارید کهنه بشود، نگذارید فراموش بشود، نگذارید مجال برای انکار دیگران به وجود بیاید؛ انکار خواهند کرد، همچنان که امروز خیلی از بیّنات انقلاب را بعضی‌ها جرئت میکنند دهندشان را باز کنند، صریح منکر بشوند؛ این را هم انکار خواهند کرد؛ اینها را باید برجسته کرد، باید نشان داد. به هر حال این توفیق برای شماها توفیق بزرگی است، یعنی شما این را برای خودتان توفیق بدانید.

یک نکته‌ی دیگر هم که در خلال بیانات آقایان بود، این است که این گردهمایی و این اجتماعی که به وجود می‌آید و فعالیت‌هایی که انجام می‌گیرد، شروع کار است؛ بله، این درست است، این کاملاً حرف درستی است. این جور نیست که ما بگوییم خیلی خوب، حالا یک گردهمایی بزرگی درست کردیم و مقداری کتاب و مانند اینها چاپ کردیم و وظیفه تمام شد؛ نه، این آغاز کار است، این راه را باید دنبال کنید، جوانهای ما باید با معارف انقلاب آشنا بشوند، با معارف دفاع مقدس آشنا بشوند، نوجوان‌های ما آشنا بشوند. خوب بحمدالله در این سالها این کارها شده، خیلی از این کارها انجام گرفته. امروز انسان جوانهایی را مشاهده میکند که در سنین جوانی، نه جنگ را دیده‌اند، نه امام را دیده‌اند، نه از آن دوران یادگاری برای خودشان، خانواده‌شان وجود دارد اما معارف الهی را مثل آن جوان دوره‌ی انقلاب بلدند و می‌فهمند و گاهی اوقات [هم] عمیق‌تر، این موهبت الهی است؛ ما این راه را نبایستی فراموش کنیم. خداوند ان‌شاءالله به شماها کمک کند، توفیق بدهد.

مرحوم کربلایی کاظم هم که شما اشاره کردید، بله، من ایشان را زیارت کرده بودم؛ من دو بار ایشان را در مشهد دیدم؛ یک بار با مرحوم نواب ایشان آمده بود که ما دیدیم یک پیرمردی است و عبائی هم دوشش بود و یک کلاهی هم سرش بود و وقتی که می‌آمدند، مرحوم نواب ایشان را می‌انداخت جلو؛ از جمله آمدند مدرسه‌ی نواب که ما آنجا طلبه‌ی آن مدرسه بودیم؛ ایشان که آمدند بازدید طلاب آن مدرسه، خوب همه متوجه مرحوم نواب صفوی بودند دیگر؛ حرف می‌زد، دائم در حال حرکت، در حال سکون، مشغول حرف زدن و مشغول تهییج بود؛ آن وقت ایشان این پیرمرد را جلو می‌انداخت و میرفت؛ گفتیم این کیست، گفتند که ایشان مثلاً کربلایی کاظم است. یک بار دیگر هم -من حالا درست یادم نیست که همان سفر بود یا سفر دیگری بود، خیلی گذشته از آن وقتها- در مسجد گوهرشاد ایشان نشسته بودند روی زمین پای آن مناره‌ای که بغل ایوان مقصوره است، دُورش هم یک عده‌ای جمع شده بودند؛ یکی از دوستان ما که از رفقای قم بود، ایشان را می‌شناخت و گفت: «کربلایی کاظم است، برویم ببینیمش و صحبت کنیم»؛ رفتیم نزدیک و یک قرآنی هم دستش بود، یک آیه‌ای را یک نفر می‌خواند، ایشان همین طور باز میکرد قرآن را مثلاً یک ورق این ور آن ور می‌زد، آیه را نشان میداد، در حالی که نمیتوانست بخواند، یعنی سواد نداشت که آیه را بخواند اما میدانست، آیه را با انگشت نشان میداد؛ این را خود من آنجا دیدم؛ قرآن هم دست خودش بود، قرآن خودش بود؛ همین طور هر آیه‌ای را که میگفتند، باز میکرد و نشان میداد آیه را. آن دوستان میگفت که گاهی در بعضی از این کتابهای علمی ماها، مثلاً در کتاب فقهی یا اصولی، یک آیه‌ی قرآنی هست و باز میکنند میگویند در این [متن] قرآن هست؟ او که سواد ندارد، دست می‌گذارد روی آن آیه‌ای که اینجا هست و میگوید بقیه‌ی این قرآن نیست، [فقط] این تکه قرآن است؛ میگویند از کجا میفهمی؟ میگوید این روشنی دارد، وقتی که آیه در این صفحه هست، من روشن میبینم این را، میدرخشد، من میفهمم که این آیه‌ی قرآن است. بله،

مرحوم کربلایی کاظم جزو معجزات قرآن بود و ما رفتیم او را در آن شبستان همان امامزاده‌ی بزرگوار - که ایشان در آن شبستان این موهبت نصیبش شده - زیارت کردیم، دیدیم. ان شاء الله که موفق و مؤید باشید.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

۱. در ابتدای این دیدار - که در چهارچوب دیدارهای دسته‌جمعی برگزار شد - سرتیپ دوّم پاسدار محسن کریمی (فرمانده سپاه روح الله و دبیرکل کنگره) گزارشی ارائه کرد. این کنگره در یازدهم مهر سال جاری در اراک برگزار خواهد شد.

۲. رستگار